[illegible]

خبر ده مرا که آفتاب کجاست و ماهتاب کجاست رسول علیه السلام گفت که آفتاب در چهارم آسمان است و ماهتاب بر آسمان اول است

توحید باریتعالی — بسم الله الرحمن الرحیم

حمدی بگویم بعدد هر خالق جن و بشر
کرده معلق آسمان هم اختران شمس و قمر
عظمی بداده عرش را ایزد زپایش طاهری
چون برق سمائی چهار صد آنکه رسد پایه دیگر
هم آفریده جنتی عرضش طولش آنچنان
هفت طبق ارض و سما هیش چو قبه بر سر
دریا و لبها جویها کرده روان روی زمین
اشجار پر از میوها رویید زمین شهد و شکر

مرده

و ان من شیء الا یسبح بحمده ۱۲ قوله تعالی و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین ۱۲

قال علیه السلام شفاعتی لاهل الکبائر من امتی ۱۲

لولاک لما خلقت الافلاک

مرده اراضی جملگی زنده کند از قطرها

ان خشک میدان بگیرد آن هم لعل یمنی خضر

سیارگان چون شمعها کرده بپا از مهر خود

روشن زمین شد سما از بهر خلقی راه بر

چیزی که باشد در جهان آنچیز گوید ذکر حق

تسبیح گویان عالمی ماهی بود خواهی حجر

شایان این نعمت بین همه از لطف و فضل خویشتن

محبوب خود خواندش یکی از فضل خود خالق بشر

لیکن نمی فهمد کسی تسبیح هر یک در جهان

مگر آنکه رب العالمین دارد همین هر یک خبر

در نعت حضرت رسالت پناه محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم

گویم درود و درفشان بر روح خاص مرسلان

آن نور عرش آسمان سلطان جمله بحر و بر

قال علیه الصلوة والسلام شفاعتی لاهل الکبائر من امتی ۵

قوله تعالی وما ارسلناک الا رحمة للعالمین

لولاک لما خلقت الافلاک

قوله تعالی اقتربت الساعة وانشق القمر ۱۲

شاه جهان آن مصطفی سلطان جمله انبیا

بهر شفاعت همگنان روز جزا شد دگر

لولاک چتری بر سرش چون [illegible] نشان شش رسل

تا او نیاید در جهان جمله رسل باشند بدر

شاهی ندیدم در جهان از قاف تا هم قیروان

لی در زمین لی آسمان چون مصطفی باشد دگر

جمله رسل اندر زمین کردند پیدا معجزه

دو نیم شد ماه در آسمان کرده چو بر وی یکنظر

رایات او ماحی شده جمله رسوم کفر را

آیات او دیدند چون جمله عرب گشته مقر

در مدح شیخ العالمین قدوة السالکین محمود قدس الله سره العزیز

شیخ معظم پیر ما محمود آن صاحب قران

چو او نباشد مجلس هم محتشم هم معتبر

عالم

[illegible]

عالم العالم همچو او هرگز ندیده مردمی
اندر کرامت مثل او خیزد کجا دور قمر
او بود شیخ مقتدا او را جهانی مقتدی
گشتند اعمی سالکان چون رفت آن صاحب نظر
دارد تمنا عالمی خاک درش سرمه کنند
نوشوقت الصاحبدلان گشتند او را بی کسر
ای شیخ مخدوم جهان ما را نخواهی از خدا
تا رسته گردم از عنا یابم بجنت کشک زر

باب اول در سخن چند در وعظ و نصیحت گوید

گوید همین یوسف گدا در وعظ سخنی چند را
از بهر خلف خویش لقا ابو الفتح آن نور البصر
آن رکن دین از علم خود معمور دارد در کبها
یارب بگردان همچنین بپذیر از من این قدر

قوله تعالی ان للمتقین مفازا
قوله تعالی ادعونی استجب لکم

از تو بخواهیم بهر علم و عمل التقوی و ورع

سالک بگردان آنچنان چون او نباشد کس دگر

از صدق دل خواهیم ز تو یارب بگردان پیش من

سبقی بگوید بشنوم فهمم جهانی پیش در

هندی بگویم بعد ازین بشنو ز هر بابی زمین

در بیت آخر بی بها در کوشش کن جان پدر

تحفة النصایح نام این کردم ز حق دارم رجا

اندر نظر پاکان شود مقبول شیرین چون شکر

رنجی کشیده مدتی هم دردها چون و ر د ز ه

چون من نزادم این چنین تحفه منور نامور

یارب ز فضل لطف خود گردان چنان این تحفه را

جمله جهان عاشق شود خوانند هر شام و سحر

باب اول در بیان توحید باری تعالی جل اسمه

[illegible] لم یتخذ الهین اثنین

[illegible]

گردد چو بالغ کودکی فرض است شناسی حق تابر
داند یکی بیشک خدا جز او نشاید کس دگر
بیچون بدان حضرت خدا امثلی ندارد شبه هم
هرگز نزاده کس ازو نی مادرا و را نی پدر
او را طعام و آب و زن هرگز نباشد حاجتی
خوابی نه او را غفلتی نی سهو را بروی گذر
پشتی نخواهد از کسی نی مشورت با کس کند
جمله جهان محتاج او از کس نخواهد او نظر
جوهر مرکب جسم هم عرض و تناهی هم مگو
نامش مخوان جز آنکه آن صاحب شرع کرده خبر
نی کل بگوی بعض هم رنگی مگوی نی مزه
بوئی مگوی شکل هم نی قد و قامت نی صور
او را مگوی در مکان نی عرش باشد جای او

[illegible]

نی پیش و پس نی راست و چپ نی زیر و نی فوق و زبر

زنده بدان حضرت خدا شنوا و بینا است هم او

اشیا شده از خواست او هم نور و ظلمت خیر و شر

موجود کرده عالمی مختار در ایجاد بود

عاجز نبوده هیچگه وقتی نگشته مضطر

حادث بدان جمله جهان جز حق مدان کس را قدم

جمله صفاتش همچنین بیشک بدان جان پدر

گویا بدان حضرت خدا اندر ازل در یک سخن

امر بدان ناهی بدان صیغه یکی جمله خبر

حرفی ندارد صوت هم اعراب در وی نی هجا

دانی کلامش بیشکی از جنس خاطر هم فکر

دیده شود حضرت خدا از بعد جنت آخرت

بینند جمله مومنان هر یک بدیده چشم سر

قوله تعالی والله بصیر بالعباد ١٢

قوله تعالی الله لا اله الا هو الحی القیوم ١٢

الحمد لله الذی خلق السموات والارض وجعل الظلمات والنور ١٢

والقدر خیره وشره من الله تعالی

فالعالم حادث ١٢

قال الله تعالی کل من علیها فان ویبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام ١٢

کل شیء هالک الا وجهه ١٢

قوله تعالی اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون ١٢

قال الله تعالی وجوه یومئذ ناضرة

بلند فرامش بریکی رحمت جهان نعمت جنان

مدهوش جمله مومنان از یک تجلی در نظر

رویت نباشد در مکان نی در جهت نی متصل

کیفی ندارد این سخن نی در رگ نی عقل دگر

دیدن خدا در خواب هم باشد روا اندر شرع

حکایت است از جمله سلف صد لک درین وارد اثر

باب دوم در بیان ایمان گوید

گر انبیا هم نامدی نی شرع بودی در جهان

واجب بودی بر مردمان ایمان بخالق مقتدر

تصدیق دل ایمان بدان این رکن اصلی بیشکی

اقرار شد اندر زبان از بهر احکام ای پسر

تصدیق کردی بدل اقرار ناری در زبان

باشی تو مومن نزد حق کافر بنزد یک بشر

گر مومنی اندر جهل نشنود علمی از کسی
انجا بمیرد آنچنان یابد عذابی از در سقر
ایمان بیارد چون کسی علمی نخواند معرفت
عامی بود او مومنی ایمان مقلد معتبر
هرگز نیاید مومنی بیرون ز ایمان هیچگه
گرچه گناهان میکند از صد کبایر بیشتر
چون کافری کو میکند صد چند حسنه طاعتی
از کفر ناید او برون گرچه کند عدد المطر
شکی نیاری شبه هم ایمان خود جانان من
هر چون بگو من مومنم ور نی تو باشی از کفر
دوزخ نماند مومنی جاوید لیکن چند که
قدر گنه رنجی کشد آید برون پس زان قدر
چون تو کنی عصیان بسی نیکی بکن هم متصل

قوله تعالی اولئک کتب فی قلوبهم الایمان
انا مؤمن ان شاء الله تعالی
کقوله تعالی امن الرسول بما انزل الیه من ربه والمؤمنون کل امن بالله وملائکته وکتبه ورسله
من جاء بالحسنة فله عشر امثالها
کقوله تعالی ان الحسنات یذهبن السیئات
انا مؤمن حقا
اهل الکبائر لا یخلدون فی النار

بعفون

عقوبت کند حضرت خدا جمله کنه کرده [illegible]

باب سوم در بیان عقاید و عقیده باعتقاد و عقوبت گور

در گور پرسش حق بدان بر کودکان هم بالغان
منکر نکیری پرسدش از وی چو غایب شد بشر
مومن که باشد پارسا بدهد جواب زود شان
گویند او را خسپ تو همچو عروسی [illegible] بشر
عصیان بعضی مومنان گویند جواب از فضل رب
کفار را بسته زبان یابند سزای بد بتر
غرقه بآب گر شود شیری کشد یا سوخته
اور سوالی دان یقین در گور لی این مختصر
در گور ضغطه دان بحق ابرار را آسان شود
اشرار را باشد چنان چون در جوالی نیشکر
اطفال جمله مشرکان اندر سوال و از بهشت

احتضار من الانبیاء ۱۲
الاولیاء ۱۲
قوله تعالی ان کتاب الفجار لفی سجین ۱۲
قوله تعالی ان الابرار لفی نعیم
وان الفجار لفی جحیم ۱۲
قوله تعالی ان کتاب الابرار لفی علیین ۱۲

کرده توقف بیشکی آن شمع امت نامور

در گور عاصی مومنی بیند عذابی چند که

کفار را در گوردان دایم عذابی بیشتر

انعام و راحت بیند و احسان کرم در گور ما

مومن که باشد صالحی بیند همین شام و سحر

در گور باشد زندگی چون زندگی امروز ما

کنجشک شنید هر قبر مرده بداند ماده نر

راحت عذابی هر چه هست از نیک و بد در گورها

دانند خلقی همگنان الا همین جن و بشر

صوری چو اوّل در دمد میرند جمله زندگان

در صور دومی بیشکی خیزند هر یک از قبر

صوری گرفته در دهان داده خمی مر پشت را

یکپای پیش و پس دگر باشد همین او منتظر

امام اعظم رحمة الله علیه ۱۲

قال الله تعالی سنعذبهم مرتین ثم یردون الی عذاب عظیم

فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره ۱۲

اذا الشمس کورت واذا النجوم انکدرت ۱۲

قوله تعالی یوم ینفخ فی الصور ۱۲ گفته اند در میان دو نفخه صور چهل سال فرق خواهد بود ۱۲

مذکور را مطالعه نماید ۱۲

از جماد و عالم جملگی مجنون و عاقل کودکان

جن و شیاطین وحش هم طیر و بهایم در حشر

آیند حاضر جملگی هر یک حساب میدهند

عدلی شود بر همکنان ظلمی نه بر کس نی خبر

میزان بحق دان بیشکی از بهر مومن کافران

اعمال را وزنی شود آن خیر باشد خواه شر

نیکی گران آید اگر مصلح بدان او را ولی

مفسد شقی باشد یقین شری گران آید اگر

پس نامها پران شوند یابند از جمله مومنان

در راست دست مومنان در دست چپ جمله کفر

بر پشت دوزخ پل بدان خلقی رود بالای آن

از تیغ باشد تیزتر باریکتر دان از موی سر

بعضی چو برقی بگذرند بعضی چو بادی راکبی

قوله تعالی فاما من ثقلت موازینه فهو فی عیشة راضیة واما من خفت موازینه فامه هاویه ۱۲

قال علیه السلام انا وامتی علی الصراط کالبرق اللامع ۱۲

بعضی چو زاحل میرود بعضی چو موری هم بتر

رویش شود هم روبها بعضی چو مه شب چهارده ٥

بعضی سیه گردد چنان از دیجور شب زو خوبتر

آید جوارح در سخن بدهند گواهی دست و پا

حیران شوند جمله جهان مردم ز هولش بی‌خبر

هم حوض کوثر حق بدان اندر بهشت آن چار جوی

از آب و شیر و شهد هم جوی چهارم از خمر

مخلوق دان امروز تو جنت جهنم هر دو را

این هر دو را با اهل خود نمائی بدان ای نامور

امروز مالک می کشد هیزم بدوزخ دمبدم

هر لحظه رضوان کوشکی سازد همین از مشک تر

مؤمن بجنت جاودان نی مرگ بیند نی علل

کافر بسوزد همچنین دایم بماند در سقر

قوله تعالى اليوم نختم على افواههم وتكلمنا ايديهم وتشهد ارجلهم بما كانوا يكسبون ٥

قوله تعالى انا اعطيناك الكوثر ١٢

قال الله تعالى مثل الجنة التي وعد المتقون فيها انهار من ماء غير آسن وانهار من لبن لم يتغير طعمه وانهار من خمر لذة للشاربين وانهار من عسل مصفى ٥

قال الله تعالى كل من عليها فان ويبقى وجه ربك ذو الجلال والاكرام ٥

قال عليه الصلوة والسلام نصب امتي على نار جهنم كنصب ابراهيم على نار نمرود عليه اللعنة ٥

مومن ار بیند ز ذنب خود عذابی مثل آن
آید بیرون جنت رود بی شک یابد از کرم
مومن بد در دوزخ چون رود آتش نگردد گرد او
حظی نه او را در سقر الا که خوف یا خطر
دوزخ بسوزد هر کی کافر چو باشد بالیقین
در نیل جنت هر آن وان اختلاف مشتهر
نومید بودن از خدا هم ایمنی زو کفر دان
تصدیق کاهن کفر شد از غیب چون گوید خبر
هرگز نباشد اولیا چون انبیا در مرتبه
نی از فرشته هیچکس باشد چو ایشان ای پسر
زهاد جمله اولیا باشد افضل از ملک
جز از خواص چار کس هر چار ایشان نامور
جز انبیا و اولیا زهاد صالح مردمان

قال النبی صلعم انا مدینة العلم و ابو بکر اساسها و عمر حیطانها و عثمان سقفها و علی ابن ابی طالب بابها ۱۲
قال النبی صلعم لو کان بعدی نبی لکان عمر ۱۲

قال النبی صلعم من احب اصحابی فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم ومن اذاهم فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله فهو ملعون فی التوریة والانجیل والزبور والفرقان ۱۲
قال النبی علیه الصلوة والسلام اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم ۱۲
قال علیه الصلوة والسلام لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار ۱۲

افضل نیارد بر فلک دیگر عوامی از بشر
هر کز نباشد هیچکس پس انبیا بوبکر چون
از بعد او میدان عمر پس بعد او عثمان نگر
از بعد او حیدر بدان کو بود شاهی در جهان
مسلم شوی مخلص همین از رفض گردی پاکتر
افضل خدیجه شد زنان پس عائشه افضل بدان
افضل ز جمله دختران هم فاطمه زهرا شمر
سخنی مگو در حق کس اصحاب احمد مصطفی
سیاره دانی هر یکی انجم چو شان کش راه بر
گواهی بده کاین ده نفر از اهل جنت بیشکی
بوبکر عثمان هم علی دانی چهارم شد عمر
سعد و سعید و طلحه دان هم بوعبیده بهشتی
ابن زبیر او شد نهم هم عبدالرحمن نامور

میان

سعی کن هر روز تا باشی بخانه یا سفر

بیدان شفاعت برحق است ابرار مر اشرار را

خواهند از حضرت خدا آرند بیرون از سقر

از بهر مرده زندگان بدهند صدقه یا دعا

گردد عذابی دور شان یابند راحت بیشتر

مشکل چو کاری مر ترا آید کهی میخوان دعا

مغز عبادت دان دعا دارد دعا جانان اثر

وانی قیامت را نشان دجال دیگر دابه هم

عیسی فرود آید کشد دجال را از پشت خر

یاجوج یا ماجوج هم پیدا شوند اندر جهان

سرهای بعضی آسمان باشند بعضی یک شبر

از سوی مغرب شمس را باشد طلوعی بی نزاع

بسته شود در توبه را آن روز که باشد سر بسر

یاجوج ایشان را سکندر ذو القرنین ... سد در زمین مشرق بسته است از ایشان ۱۲

کثرت زنان اندر جهان دانی قیامت را نشان

بر اسپ چون بینی زنان آید قیامت زودتر

دیگر نشانی علما خوانند علم بی عمل

ساجد نه بینی اندکی مسجد بیابی بیشتر

مشغول بینی در بنا خلقی شده از جان و دل

مرگی بخواهی از زمان مردن همین بهتر شمر

محمود احمد تاج دین مزدور بینی هر طرف

شادی قبول از هر کجا منقطع شده هم مشتهر

اهل بوادی روستا کوبان شبان هم چون یلان

گفتی نه گاهی پای شان یکی نبودی شان بسر

دانی قیامت پیشکی ایشان چو بینی شهرها

مشغول گشته در بنا هر یک بقصر مفتخر

باب چهارم در بیان علم و عمل و فضل آن میگوید

قال النبی صلی الله علیه وسلم [illegible] العلم [illegible]

قال النبی صلی الله علیه وسلم اکرموا العلماء فانهم [illegible]

[illegible] العالم افضل من [illegible] صلواة

قال النبی صلی الله علیه وسلم من اکرم [illegible] الله تعالی [illegible]

قال علیه السلام [illegible] الصلوة

قال علیه السلام من علامات القیمة [illegible]

[illegible]

بر سنگ خارا نقش دان علمی که خوانی در صغر
بر آب دان آن نقش را علمی که خوانی در کبر
قرآن بخوان تفسیر هم آموز خط صرف و لغت
نحو معانی با بیان توحید هم فقه و خبر
علمی بخوان کان مر ترا نافع بود منجی شود
جنت بیابی حور هم یابی خلاصی از سقر
علمی که خوانی بهر حق بیشک ترا منجی بود
نی بهر فتوای قضا نی بهر نان شغلی دگر
علمی که خواند بهر حق دان سود خود آن علم را
علمی نه بهر حق بود زان علم بینی صد ضرر
گر علم خوانی بهر آن بر صدر بنشینی مرتفع
آن عالم دان چون کسی با بل کسب زان بهتر شتر
حیله میاموزی کهی منکر نگردی از حیل

از

از شرع بیرون پای خود هرگز نیاری ای پسر
چون دوست داری علم را یا عالمی متعلمی
تو پاک گردی از گنه کنهی که داری از عمر
وقتی که بینی طالبی مر علم را یاری بکن
جنت بیابی از خدا کللی دهی گر منکسر
گر علم خواند مردمی بکند عبادت اندکی
باشد ز خاصان نزد حق واز عابدان نزدیک تر
فضلی که دارد عالمی بر عابدان هم زاهدان
چون فضل احمد مصطفی بر کم کمینه از بشر
با عالمان نسبت مکن عابد که تنها خویش را
خواهد خلاصی از خدا عالم خلاصی صد نفر
شو خاکپای عالمان تا جای یابی در جنان
رو دور تر از جاهلان تا تو نسوزی در سقر

قال النبی صلعم نوم العالم افضل من عبادة الجاهل ١٢
قال النبی صلعم فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم ١٢
قال علیه الصلوة والسلام علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل ه
قال النبی صلعم من نظر الی وجه العالم فتح الله بها خلق الله تعالی من ذلک النظر ملکا یستغفر له الی یوم القیمة ١٢
از عابدان و زاهدان
و عالمان بهشت ١٢

مقصود از علم از عمل ورسش وقضا مقصود لی
عالم که باشد بی عمل ای کانی ابی و ... تر
علمی که حاصل شد ترا ترس از خدا القوی بکن
ورنه تو باشی در زدین هم راه زن هم حیله گر

باب پنجم در قضاء حاجت و وضو و تیمم و غسل گوید

چون تو قضاء حاجت روی از روی بکن سر را تو پاش
در سوی قبله رو مکن هم پشت ناری نامور
چون در مقام جا میروی اول بنه تو پای چپ
گر با تو باشد کاغذی آن دور کن با خود مبر
چون اول غایط مر ترا از جمت دهد درحال کن
گر تو بداری ساعتی صد رنج بینی صد ضرر
دایم تو باشی با وضو جامه نپوشی رنگین
چون تو شوی خود بی وضو درحال کن تعجیل تر

العالم بلا عمل ... قوله تعالی ... منزل ... انما یتقبل الله من المتقین ۱۲ التقوی ... والبعث والنشر ۱۲ قوله تعالی انما یخشی الله من عباده العلماء ... قال علیه الصلوة والسلام العلم بلا عمل ... قال علیه الصلوة والسلام ... الابتداء برجل الیسری عند الدخول والاستنجاء ... کما ذکرنا ... قوله علیه الصلوة والسلام ... والاحادیث ... السلام اعوذ بالله من الخبث والخبائث ... الکعبة عبادة ... النظر الی المصحف عبادة ... النظر الی الکعبة عبادة ... قال علیه السلام من استنجی ... الحمد لله الذی جعل الماء طهورا ...

دفتی

یا ارحم الراحمین ۱۲ نقل من فروشاهی ۱۲

قوله تعالى لا يمسه الا المطهرون

وقتی تو باشی بی وضو نظری مکن در مصحفی

نظری مکن بر آسمان سیاره نی شمس قمر

نی سوی کعبه کن نظر نی سوی روی عالمان

نی ذکر گوی نی سبق نی روی مادر نی پدر

نی رد سلامی هم کنی نی اندرآ نی مسجدی

نی خواب بکنی نی خوری تحصیر مست هم سفر

این جملگی اوستادان اجری نیابی از خدا

میکن تیمم یا وضو انگه عبادتها بسر

مصحف نگیری بی وضو مسجد نیایی هم جنب

بزه کار گردی مبتلا فاقه ببینی هم فقر

آب منی ظاهر چو شد با وفق شهوت جان ما

یا حشفه غایب چون شود اندر فرج یا دبر

انزال باشد خواه نی فرض بدان غسل را

وطی بهایم مرده هم انزال انجا معتبر

گر محتلم گردی شبی دیده منی آب نشاط

غسل کن وقت صبح هم زان وضو بگذار فجر

چون از نفاس و حیض هم پاکی رسید عورتی

پاکیزه بکند غسل او وین غسل را فرضی شمر

سنت بدان غسل جمعه در عید هر دو عرفه هم

بر مرده هم واجب شده غسلی بده پاکیزه تر

چون پیش آید حاجتی غسلی بکن از جان و دل

مسلم چو گردد کافری زان غسل او هم دوستر

هر عضو را می شو بگو کلمهٔ شهادت بارها

بی شک شوی پاک از گناه جنت در آئی [illegible]

مسواک را در هر وضو دایم بکن در صوم هم

خوشبوی کن تو جامه تن گردی معطر در حشر

او انزل الی ان یجب الغسل ۱۲

ففرض الغسل بالفتح الاغتسال و بالضم [illegible]

مصدر غسلہ

قال النووی بالضم و الفتح [illegible]

المصدر [illegible] الاسم [illegible]

[illegible] و اما الغسل بالکسر فهو ما

یغسل به الراس کالخطمی وغیره ابو المکارم

قال النبی صلی الله علیه وسلم الغسل یوم

الجمعة والفطر والاضحی [illegible] سنة ۱۲

قوله عرفه ای لوقوف بعرفه

من شلوی ۱۲

قوله سنن الجمعه [illegible]

سنن رسول الله صلعم غسل الجمعه سنن

للصلوة الجمعة وهو الصحیح ۱۲

قال علیه الصلوة والسلام من قال عند

غسل کل عضو اشهد ان لا اله الا الله

وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده

ورسوله فتحت له ثمانیة ابواب الجنة ۱۲

قال علیه الصلوة والسلام الصلوة بالسواک

افضل من سبعین صلوة بغیر سواک ۱۲

وعنه علیه الصلوة والسلام لو لا ان اشق

علی امتی لامرتهم بالسواک عند کل وضوء

ای وزن رسلم و بخاری جمیعا ۱۲

مستحب

از درویش

در ریش مسلک شانه کن یابی امان از وام و غم
در سینه کردن شانه را ابرو مکن هم فرق سر
یکسان تیمم هر دو را بی حدث بود یا خود جنب
چون تو نیابی آب را یا سرد بینی یا خطر
از جنس ارضی هر چه هست از خاک و ریگ و سنگ و مر
سازی تیمم در بقع گر خاک داری پیشتر
در غسل کردن هم وضو سخنی مکن با هیچ کس
فارغ شوی چون از وضو میخوان همین سوره قدر
پیش از سخن بگذار تو از حق بخواهی حاجتی
گردد روا آن حاجتی فی الحال یابی زود تر

باب ششم در بیان اوقات نماز و عقوبت تارک الصلوة

داری بپا اوقات را در ترک آن ملعون شوی
تارک مصر کافر بدان هم جای او دوزخ سقر

چو نتوکنی دو وقت را یکجا جمع در روز و شب

محبوس باشی یک حقب اندر جهنم هم سقر

چو نتوگذاری فجر را سنتی مگو با هیچکس

تا در طلوع میخوان دعا کردی تو شخصی معتبر

گردی بدوزخ سوخته آنجا بماند سالها

چو نتو کنی ترک جمعه خمس جماعت ای پسر

چون بشنوی بانگ اذان ساکت شوی سخنی مگو

مشغول در کاری مشو میکن اجابت نامور

ترک اجابت چون کنی یا خود سخن گوی در آن

آید بلا هر زمان در پیش تو تعجیل تر

۳

هر پای واری چاشت را اشراق را ناغه مکن

گردی تو نگهر بیشکی یابی بسی هم مال و زر

وقت تهجد نیم شب بگذار تو از جان و دل

والمغرب ای یستحب تعجیل المغرب وترک فی کل زمان لان تاخیرها مکروه لما فیه تشبه بالیهود

فانهم یصلون والنجوم مشتبکة من علوی ۱۲

حق را به بینی بی شکی ایمن شوی از شور و شر

نعمت بیابی بیکران گر تو نه خسپی آن زمان

از وقت وقتی خاصکان هرگز نیابی جز سحر

گر تو بخواهی دوستی با حق کنی باید که تو

مشغول باشی صبحدم سازی وضو وقت سحر

چون تو گذاری وتر را سخنی مگو با هیچکس

فارغ چو گردی از عشا بستر بسازی پشت و سر

چون از نماز آیی برون فی الحال تو کرسی بخوان

مشتاق تو گردد جنان هم حور یابی هم ثمر

از فرض چون فارغ شوی غفران بخواهی از زمان

تا چون نماز مصطفی گردد نمازت نامور

حاضر شوی چون بشنوی مرده کسی از اهل دین

باشد امیری ظالمی یاغی بگو و یاد او گر

بر پای داری جمعه را گرش نگیری بهیچکه
حاضر شدن یابی جزا ور ترک بینی صد ضرر

میگو اذان اوقات را ناغه مکن ای جان من
یابی جزا بیحد و عد انجا بگیری مژده گر

مژده بگیر امروز تو ضایع مکن فردا جزا
باشد امامت یا اذان تعلیم یا چیزی دگر

باب ششم در بیان زکواة و صدقات

چون مال یابی از خدا خواهی بماند سالها
ربعی بده از عشر آن او را که بینی مفتقر

دو صد درم شرعی چو شد سالی بماند دست تو
فاضل بود از حاجت و این تا باشد پیش در

مثقال بیستی از ذهب نیمی بده مثقال تو
پنجی از آن دو و بیست ده یابی خلاصی از سقر

[illegible]

پیرایه باشد چون تر ازان هم زکوة فرض دان
تا بر تو ماند سالها یابد ز تو بشر پسر
اسپی خری شود اگر کنی در هر سر دیناره ده
وز نی ازان قیمت بکن بدهی زکوة ای نامور
از گاو هی یکساله ده وز چهل غنم ده یکبری
یکساله زاده از غنم پنج چو یابی از شتر

در بیان زکوة زراعت و صدقه و دعا

از غلها عشری بده چون تو زراعت می کنی
ورنه شوی ابره کار هم برکت نیابی در ثمر
مال فزون گردد بیشکی هم بهر تو ماند هم ولد
آتش بگردد گر دادی غرقه گردد در بحر
مانع شوی زکوة را صلوات را آری بجا
قصری نیابی در جنان افتاده باشی پیش در

صدقه بده از مال خود و از خاصه مال خویشتن

مستان تو صدقه از کسی باشد زکوة یا نظر

ناوجه بدهی صدقه را داری از آن طمع جزا

آتش شوی و دوزخ روی از خمر خوردن آن شر

درویش چون گوید و عادانید یقین ناوجه را

آتش شود او زین گنه ملعون بود هم خاکسر

چونتو برانی بر زبان ناوجه دادن تسمیه

کافر شوی دوزخ روی آن حکم در خانی نگر

گر خفیه بدهی صدقه را ایمن شوی از خشم حق

چون نوح گردد عمر تو وه چند یابی مال و زر

صدقه بده از بهر حق نی بهر نام و نی ریا

چون تو ریا صدقه دهی ذره نیابی در ثمر

صدقه بده درویش را ایذا مکن منت منه

حرام

بسم الله

نام کتاب

قال الله تعالی الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیة فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون ۱۲

قوله تعالی لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی ۱۲

[illegible]

در زمیره تو دست را تا دهی او کرد زبر

گندم بده تو نیم صاع خرما بده اضعاف آن

در فطر آن واجب شده اضحی بکش شاة و بقر

گاو شتر از هفت کس شاة بکش از یک نفر

بر پل چو فردا بگذری چون برق لامع میگذر

چون پیش آید حاجتی یا زحمتی صدقه بده

صحت شود حاجت روا زحمت رود بیرون ز در

گر صدقه خواهی تا دهی باری بده ارحام را

درویش را برگزیده ایشان چو بینی مفتقر

صدقه بگرداند بلا خشم خدا نشاند فرو

هرگز نیاید نزد تو آفت بلا خوف و خطر

باب بیستم در بیان روزهای ماه رمضان المبارک میگوید

نیت بکن از جان و دل رمضان چو دیدی ماه را

[illegible]

عیبت مکن فحشی مگو از لاغ بازی کن حذر

با آب کن افطار را چون گرم بینی از هوا

افطار با خرما مکن باشد هوا چون سردتر

افطار خواهی چون کنی از حق بخواهی حاجتی

در هر مهی کان تر ادشوار باشد ای پسر

روزه بداری بهر حق نی بهر نام و نی ریا

طعامی که میخوردی شب افطار کن هم آن قدر

طعامی که میخوردی بچاشت آنرا مخور در روشن روزه

گر تو نگه داری خوری چندان نیابی از اجر

که که بداری نفل را مضطر نباشی دائما

هم بیض را داری بپا باشی بخانه یا سفر

روزه بداری در رجب اول میانه آخرش

ترویه داری روزه را هم عرفه قدری هم سحر

هفتم ذی الحجه را گویند ۱۲

قال النبی صلعم الصوم جنة من النار

قال انس بن مالک رض قال

قال النبی صلعم کان اذا افطر

قال علیه الصلوة والسلام

روزه بدارد ایام بیض

ثواب روزه ده هزار سال

قال عليه الصلاة والسلام من صام رمضان ثم اتبعه ستا من الشوال كان كصيام الدهر [illegible] ۳۳ وقال رسول الله صلعم لكل شيء زكاة وزكاة البدن الصوم [illegible]

روز خمیس و جمعه هم شش روز از شوال هم

صایم شوی بر روزه از بهر حق روز قم

میری که باشد لشکری دایم بگیرش روز و شب

از اهل داد روزه گر افطار باشد خو بتر

صایم چو بر کی شب خورد زان رنگ ماند زرد تن

مکروه باشد اینچنین بل خوف باشد از فطر

دایم بخور طعمی سحر ترکش مگیری هیچگه

هرگز نپرسد حق ترا از طعام فطر و هم سحر

روزه بدان اسرار حق با کس مگو این سر را

روزه چنان پنهان بکن نی زن بداند نی [illegible]

فردا چو حق اعمال زاهد بد بخصمان هر یکی

طاعت که باشد جملگی خصمی برد روزه مگر

وقتی در آئی مسجدی باید در آیی معتکف

قال النبي صلعم لكل شيء زكاة وزكاة البدن الصوم [illegible]

رمضان چو آخر عشر شد شو معتکف یابی قدر

باب نهم در بیان حج و سفر و جهاد با کافران

از خانه بیرون در مرو جز از جماعت جمعه هم
بیرون بدان آفت بلا دفعی مکن نیت سفر

گر تو سفر خواهی کنی باری سفر از کعبه کن
تا تو کنی طوف حرم با لب ببوسی آن حجر

در حج رفتن فرض دان گر زاد داری راحله
یکسان بدان ده اصل را راهی چو بینی بی خطر

چون تو بیاری حج بجا در تو نماند یک گنه
شادان برو اندر جنان با حور بنشین در صدر

باید مدینه هم روی بکنی زیارت مصطفی
تا پاک گردی از گنه با او نشینی در صدر

گر تو مسافر میشوی یاران طلب تنها مرو

قال علیه الصلوة والسلام الرفیق ثم الطریق ۱۲

یعنی شب قدر

یعنی از راه باج داران راه

همسایه حاصل کن نکو انگه برو خانه بخر

گر تو سفر خواهی کنی روز قمر کن مشتری

راحت به بینی زان سفر هم گنج یابی هم گهر

روز زحل میکن سفر آئی سلامت خانها

در حال بینی روی شان دیگر نمانی زان سفر

عقرب چو بینی ماه را از خانه بیرون در مرو

در برج ثابت هم مرو مانی تو آنجا دیر تر

روز جمعه روز احد در عقرب تو هرگز مرو

رجعت به بینی در بدن صحت نه بینی ای پسر

شنبه دوشنبه وقف کن در شرق از تو جان من

ور تو نمانی بیروی از در ببینی صد خطر

روز سه شنبه اربعا سمت شمال هم مرو

در مشتری بیرون مشو سوی جنوبی در سفر

فی [illegible]

چون گم کنی تو راه را راهی نیابی تا روی
گویی از آن در حال تو راهی بیابی در نظر
جنگی بکن با کافران فرض بدان این جنگ را
وقتی که بینی کافران کردند غوغا عام تر
از خوف بگریزی اگر بر کار گردی فرخی
اکبر کبایر این گنه زان کار کن کلی حذر

باب دهم در بیان تلاوت کلام و ذکر و دعا و درود

قرآن چو خوانی جان من از جان و دل با فهم خوان
در باب معنی هر سخن ده روز ختمی کن بسر
هر غم بدان معنی در و اندیشه کن از خواندنش
ذوقی بیابی وجد هم نوری بگیری سر بسر
در وقت خواندن دان چنان گویی که می‌شنوی ز حق
با او بگو هم راز خود از وی شنوی تو مست تر

بانگ ۱ بیان ۲ حالت ۳
قوله تعالی ... فی سبیل الله
قال علیه الصلوة والسلام الفرار من الزحف من الکبایر
قوله تعالی واذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا لعلکم ترحمون
قال علیه السلام افضل العبادة تلاوة القرآن

سلطان بدان حضرت قرآن اندر حجاب صدق تو

بیزار شو از غیر حق اگر یابی زو خبر

خواند حروف با حجاب هر کز مدان آن خواندش

اندر دبیرستان چنین خوانند هر شام و سحر

خواهی شوی اسرار دان سلطان ببینی چشم خود

در صحن دل جاروب ده زانجا برون کن مال و زر

یس و نوح و عم را هم واقعه با ملک خوان

پس فجر و ظهر و عصر هم مغرب عشا ای شه یسر

در شب جمعه طه بخوان یابی جزا بیحد و عد

پیش از جمعه خوانی کهف ایمن شوی از شور و شر

در بند خوان اخلاص را الحمد را با تسمیه

بیخوان چهل یکبار تو هر شب که باشد در سحر

از بهر عزت روز و شب ... سوره یوسف بخوان

قال النبی ... تبارک الذی بیده الملک ... الفضائل [illegible]

قال النبی ... قال علیه الصلوة والسلام ... من قرأ الکهف ... [illegible]

قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا وسبحوه بکرة واصیلا
وقال تعالی فاذکرونی اذکرکم ۱۲

سوره تغابن را بخوان می ترسی از طاعون اگر
اوقات خمسه ذکر گو هم قوت خود آن ذکر دان
چندان بگو تو ذکر حق تا ذکر گوید موی سر
هر که گوی ذکر حق تو ذکر گوید مر ترا
گردی یکی از اولیا گر ذکر گوئی هر سحر
در خفیه گو ذکر و دعا ناپاک گردی از ریا
روزی ترا گردد لقا بینی خدا را در بصر
مغز عبادت دان دعا بردار دست کن دعا
الحاح کن خواندن دعا یابی اجابت زودتر
یابی اجابت آنگهی از وجه نوشی هم خوری
واز کذب و غیبت فحش هم بکنی زبان حبس و حصر
دانی اجابت طایری دارد دو پر از صدق و حل
طیران نگردد ممکنش چون بشکند این هر دو پر

عن النبی صلعم الدعاء مخ العبادة ۱۲
قال النبی صلعم ان الله تعالی یحب الملحین فی الدعاء ۱۲
مسح الوجه بعد الدعاء [illegible]
[illegible] ۱۲
[illegible] ۱۲
وقال تعالی [illegible]
قال علیه الصلوة والسلام من [illegible] بالدعاء [illegible] بالصلوة [illegible] ۱۲

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

وقتیکه کعبه مرترا ای جان من آید نظر

هر مسافر زحمتی دارند عرض چون از دعا

وانی اجابت پیشکی دیگر دعا مادر پدر

باب یازدهم در بیان مکاسب وقناعت وسوال میکلو

شرمی نداری ننگ هم از کسب کردن جان من

آموز کسب و علم هم شو ذوفنون صاحب هنر

آموز علم و هم هنر در ما نکردی تا بسی

آنکس که باشد با هنر نانی نخواهد در بدر

از کسب کردن خود بخود واز رنج و شفقت خویشتن

چیزی بخواهی از کسی تا شهید کردی هم شکم

کاری بکن در حال توان کاهلی چون کافری

کاهل که باشد آدمی او را بدان چون کاو خر

سنگی چو آری هنری با برپشت خود از کوه و دشت

قال علیه الصلوة والسلام الکاسب حبیب الله تعالی یعنی کسب [illegible]

اسم

اور از فروشی نان خوری بهتر ز صد نان پدر

کنجاره بخوری بهتره آب خوری شور و نمک

بهتر ز سلطان چون روی شربت خوری نعمت دگر

چون سنگ نباشی منتظر تا کی کسی خوردن دهد

هر کس که بینی اینچنین اورا بدان از سنگ بتر

کسبی بکن نانی بخور صبر و قناعت پیشه کن

چون تو نخواهی از کسی زینت یابی کشک زر

چون تو ستانی از کسی خلقی ترا گوید گدا

ور تو کسی را میدهی گویند شاهی معتبر

پندی بگویم خوبتر در گوش کن نیکو شنو

احوال خود با کس مگو رنجی بکش نانی بخور

هم خواستن محظور شد اندر شریعت بیشکی

یک روز نانی چون بود آن خشک باشد خواه تر

قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا استعینوا بالصبر والصلوة ان الله مع الصابرین

در ضرب امثال آمده که الایمان نصفان نصف صبر ونصف شکر ۱۲

قال علیه الصلوة والسلام السؤال حرام الا لکان فقیه ۱۲

چو تو نخواهی مال را از بهر عزت مفتخر
میدان یقین آن مال را سوزنده آتش چون حجر

گر می بکاری کشت هم مقدور باشد گر ترا
در زرع کاری خود بکن بردار میوه بیشتر

کسبی که باشد در جهان باشد شمرده نفع آن
در کشت نفعی عالمی سود دشمن باشد منحصر

تیر و کمان از دست خود مهمل نداری هیچگه
آموز کردن آشنا اسپان دوانی هم شتر

باب دوازدهم در بیان نکاح

تا مر ترا قوت بود تزویج کردن را تفقد کن
آفت بدان اندوه غم اندر نکاح ای نامور

چون تو نمائی زن کنی کن خوبصورت پارسا
فرمان بر و مونس بود خدمت کند شام و سحر

افزوده

الزراعة افضل من التجارة لانها اعم نفعاً ۱۲

قال النبی علیه السلام التزویج [illegible] فان [illegible]

قال النبی صلعم من رمی بسهم فی سبیل الله [illegible]

قال النبی صلعم النکاح من سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی

نازکی [illegible]

مسئله زن خواستن سنت است [illegible] ۱۲

و نکاح منعقد نشود از گواهی دو مرد [illegible]

اندوه نارد پیش تو اندوه غم جمله برد
گر وی ندارد این صفت گوئی طلاقش زود ده
در چهار چیز از خود فروتر زوج چون خواهی کنی
در سن و طول و هم حسب چارم بکثرت مال و زر
زن را که خواهی تا کنی هرگز نخواهی جز چنین
در خلق و خوبی هم ادب خوف خدا از خود زبر
کوتاه فربه زن مکن دیگر دراز و لاغرک
هرگز نخواهی کامله فرزند آن آرد بتر
نیز ای مکن خانه را آن زن که دارد ساق موی
خانه را هم فرخ کن گفتار باشد زشت تر
آن زن که او ناله کند باریک دارد ساق پا
بر روی گوید بد ترا او نیم به بینی مستعد
چون تو نخواهی خلوتی بیارست از خویش را

ور بسر سخن عذری کند مکاره باشد حیله گر
آهسته چون گوئی سخن پاسخ دهد نعره زند
بی اذن او آید برون تنها بگردد در بدر
مردم چو آیند پیش او از تو گله بروی کند
گوید قوی ناخوش منم او گرچه باشد خوبتر
سر را نپوشد هیچگه نی رو همی شوید دست و پا
نی چشم را سرمه کند نی شانه اندر فرق سر
پنهان کند از تو سخن مهمان براند دشمنان
اول ز تو طعامی خورد و از مرد بخورد بیشتر
آنکس که دارد زن چنین او را بدوزخ دان یقین
چون تو زنی یابی چنین در حال او را کن بدر
چون ماه از شب چهارده شیرین سخن هم سیم بر
راحت بخواهی در جهان فی الحال رو سر با بخبر

قال النبی صلعم الفقرا من ابناء الملوک
قال نعم سهوت کسهوت النسا
قال النبی صلعم من عمل
عملا لشهوة عذبه الله تعالی
فی نار جهنم الف سنة

گر زنی یابی پارسا قانع بود خدمت کند
با او بسازد خوش بزی ورنه ببر دو دیگر بخر

شهوت مبین بیگانه زن در روی نباشد چون ترا
در سوی آمرد هم مبین واز نزد او شو دورتر

چون تو واطت یا زنا الفتیله یکی مس هم
خیرات جمله عمر تو ناچیز کرد د هم هدر

باب سیزدهم در آوردن عروس بخانه و مجامعت کردن و
فرزندان زادن

چون تو زنی آری بمنزل پای او در حال شو
باید بریزی آب را در چار گوشه بام و در

خلوت کنی چون با زنی نام خدا گفتن در آن
از دیو شیطان جملگی خوانی تعوذ ای نامور

مسکین ضیافت صبحدم کشتن گوسفند و گاو را

ظلمی مکن خلقی بخوان آمد چنین اندر خبر
در وقت خلوت اهل خود شهوت زنی بیگانه را

ور دل چو آری بی شکی دختر بزاید بی پسر
زیر درخت بار ور هرگز مرو نزدیک زن

فرزند بد چون خود ظالم بود هم بی هنر
گر بی وضو خلوت کنی بخلی به بینی در ولد

ور زیر مه سیاره هم فرزند فاسق زشت تر
سخنی مگو آن زمان گنگی ولد باشد ازان

نظری مکن در شرمگه فرزند آید بی بصر
خلوت مکن با اهل خود چون سیر خوردی طعام را

بیمار گردی بی شکی صد رنج بینی صد ضرر
اول ز شب قربان مکن چندان نیابی ای اخی

قربان چون آخر شب کنی باشد ستوده خوبتر

مسئله از حضرت ابو حنیفه رضی الله عنه پرسیده شد که مالیدن زن فرج شوهر خود را و مالیدن شوهر فرج زن خود را روا است یا نه گفت رحمه الله امید میدارم که ثواب بسیار است ۵ فقط

از ابن عمر رضی الله عنهما منقول است اولی است دیدن مرد سوی فرج عورت خویش را در وقت جماع ۵
بزدوی

اول که باشد چون شبی هم در میان خورش
چون تو روی نزدیک زن بینی ز پیری صد خطر
اول میانه ماه چون باشد نکوی گرد زن
فارغ چو از قربان شوی از زن جدا شو زود تر
خود را به آب گرم شو تا تپ نه بینی در دو سر
خلوت مکن با زن جوان مسکن جدا از پیر زن
نزدیک رفتن پیر زن باشد همین خوردن زهر
تعجیل در خلوت مرد باشد زیانی مر ترا
دانی منی از مغز سر هم روشنی اندر نظر
گر کس رود بر سالمه باشد قوی او را بدن
ذوقی از آن هم نیست به یابی فواید بیشتر
وقتیکه گشتی محتلم غسلی بکن هر زن برو
ورنه شیاطین هر شکی انباز گردد ای پسر

قال النبی صلعم الجماع فی شهر قاتل ۱۲
[illegible]

نه نه

کامل چو بینی ماه شد صحبت مکن با اهل خود

ناقص چو بینی ماه را شکوه و رخلوت مبر

زن را طلب کن آنچنان هرگز نداند مردمی

آوازی کس نشنود تاریک باشد آن حجر

آنجا نباشد کودکی نی گربه باشد نی سگی

بگزین محلی آنچنان کانجا نباشد جانور

نزدیک قوم خود مشین هیچ چو نشسته بوده زن

بوسه مده فرزند خود چون نشسته بینی بی پدر

ترس از خرابی جان شان ناگاه آید از درون

بر زند گرد دوسوخته جمله جهان کوه و شجر

حایض چو گردد عورتی حرمت بدان قربان او

چون وطی با نسیان کنی صدقه بده دینار زر

او را مکن از خود جدا چون جهودان کافران

قال الله تعالی ولا تقربوهن حتی یطهرن ۱۲

فراموشی

دوری

قال النبی صلعم خیر الاسماء عبد و احمد کلما اسمی عبدالله و عبدالمجید

ورق کمر از جمله تن چون موضع منفجر

فرزند زاید چون خدا او را نیکو نامی بنه

نامی که باشد بر سرش جدی و عیدی خوبتر

از روز زادن هفتمی هم دور کن موی سرش

کر زر ضرورت شاتی مکش شاتین چون باشد پسر

همچون رسوم جاهلان موئی مداری بر سرش

جعدی مداری غیبتی کان ریست شیطان را مقر

باب چهاردهم در آداب طعام خوردن

چون طعام خواهی تا خوری در روز شب بسیار خود

آن طعام باشد سود تو باقی مرض دان و درد

در جوع چون طعامی خوری آن طعام دان باقی

طعامی که در سیری خوری آن طعام نخوردن حکم

از پیش خود طعامی بخور در پیش کس مبتذل است

جایی قرار چو

بردار لقمه خورد تر میخایی آن را بیشتر
چون طعام خواهی تا خوری اول بشو تو دستها
چون طعام خوردن هم بشوا دهن اندر خبر
تعظیم خور تو طعام را کو تسمیه هر لقمه را
پهلو زده بالا نشسته افتاده تکیه هم مخور
ریزه که افتد بر زمین بردار آنرا خود بخور
ختم و بدایت ملح کن بر دوز از لقمه نظر
عیبی مکن در طعام کس هر چه که یابی آن بخور
نی ترش گویی نی شوره نی مثل آن سخنی دگر
خواهی شوی عیشک غنی مالی بیابی بیکران
تخلیل کن دندان را چون طعام خوردی ای پسر
در آب یا در طعام چون ناگه بیفتد گر مگس
غوطه بده آن را بکش آموز از من این هنر

قال رسول الله صلعم ان الشیطان
لیستحل الطعام ان لا یذکر اسم الله
علیه رواه مسلم ۱۲
قال النبی صلعم اذا وقع الذباب فی
طعام احدکم فاغمسوه ثم انتزعوه فان
فی احد جناحیه داء وفی الاخر
شفاء ۵ نقلا عن الفوائد
[illegible] ۱۲

مسئله
کراهت است داشتن طعام را مکروه است
کم طعامی که از ان نفرت و استقذار
شرف الطعام

گفته است خاتم انبیا هم چنین ای جان من
بر سر یکی دان زحمتی بر دیگری دارو شمر
چون از غذا فارغ شوی فی الحال رو خوابی بکن
راحت بیابی در بدن آسوده گردد مغز سر
در شب طعامی چون خوری باید روی گامی چهل
تا تو نگردی زحمتی نی درد بینی درد سر
چون بر تو آید میهمان تعظیم کن بیحد و عد
فی الحال کش در پیش او طعامی که باشد خشک و تر
ور تو کسی مهمان شوی هر جا که جا یابی نشین
از میزبان آب و نمک خواهش بکن چیزی دگر
شخصی بخواند گر ترا وقتی که سازد دعوتی
عذری بکن هم معذرت چون بشنوی هم شور و شر
در طعام دانی شبهتی یا طعام بهر مرده

قال علیه السلام من اکل الطعام من
الضیف فی اول یوم ثبت منه الایمان و
فی یوم الثانی ثبت منه الملکة و من
اکل فی یوم الثالث ثبت منه الرحمن

انجا سرودی دف و دل مجلسی عشرت تا خمر

یا ساختند آن طعام را بهر ریا نی نام حق

خوانند آنجا اغنیا کنند سیر فقرا ز جبر

باب پانزدهم در بیان اداب آب خوردن

گر آب خواهی تا خوری باید خوری زان ای کیا

ساکن بخور اندر سه دم تعجیل در یکدم مخور

ایستاده باشی آن زمان آبی مخور جز چار جای

باقی وضو در وقف جا هم چاه زمزم هم سبو

آبی نباید تا خوری در چار جا ای جان من

نهار و پس خلوت مخور پس خواب هم حال بشر

آبی مخور یک ساعتی یابی امان از درد ها

هر گه که خوردی طعام را از گرم شیرین چرب و تر

چون تو کنه داری بسی آبی بده مر خلق را

قال علیه الصلوة والسلام الشرب فی ثلثة انفاس اهنأ واشفی وابرء
قال علیه الصلوة والسلام [illegible] بین الطعام [illegible] الطعام
قال النبی صلعم سور المؤمن شفاء لکل داء
قال علیه الصلوة والسلام لا یشرب احدکم [illegible]
من شرب الماء [illegible] الله تعالی [illegible]

تا چنین گردد آن که از جوی جنت آب خور

آبی خورانی عام را یابی ثوابی از خدا

یک قدح بدهی تشنه را حوضی بجنت صد دگر

باب شانزدهم در بیان آداب جامه پوشیدن

جامه پوشی آنچنان کان دیر ماند مر ترا

نی چنانه پوشی شتر مرغی بپوش آنچنان با شتر

ور نشسته پوشی جامه را در دین بیابی راحتی

دستار باشد پیراهن ازار کن زان شعبت تر

لحاف و خز و دیباجه را باید نپوشی هیچگه

ابریشمی چون رشته شد زان تو بکن کلی حذر

مختار شد از جامه ها اسپید جامه جامعن

تو دور کن از خویشتن هم زرد و لعل و معصفر

کم پوش پشم و چرم را سجده مکن بالای آن

قال علیه الصلوة والسلام من لبس الحریر فی الدنیا لم یلبسه فی الآخرة

قال علیه الصلوة والسلام من لبس البیاض احب الی الله

عن سعید الخدری قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ازارة المؤمن الی انصاف ساقیه لا جناح علیه فیما بینه وبین الکعبین وما اسفل من ذلک ففی النار قال ذلک ثلث مرات ولا ینظر الله یوم القیمة الی من جر ازاره بطرا

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما اسفل من الکعبین من الازار فی النار رواه البخاری

[illegible]

بر چلپه سجده افضل است نزدیک علما معتبر
دستار بندی سنت کز شمله گذاری پس عنق
بی شمله باشی بندشی آن بندشی شیطان شمر
شمله که باشد با علم آن شمله روشن بدان
بی علم شمله دان چنان چون خانهٔ تاریک تر
دیری بماند پاک هم کوتاه چو پوشی جامه را
این لبس شکل صالحان هم مردم نیکو سیر
چون کفش پوشی موزه هم باید که پوشی زرد و لعل
چون کفش موزه شد سیه اندوه بینی بیشتر
موزه چو پوشی کفش هم باید که پوشی راست پا
چون تو کشی این هردو را باید کشی بر عکس تر
هر که پوشی جامهٔ نو یک کف پر از آبی بکن
ده بار سوره قدر خوان زان آب کن تو جامه تر

انگشترین

انگشتری ز آهن مپوش ای مرد و از روی زیر هم

تو دور کن از خویشتن خاتم چو یابی عین زر

ترک تختم افضل است امری نباشد چون ترا

از نقره کن انگشتری خاتم چو گشتی نا صبور

باب هفدهم در بیان ذکر کردن خفتن

وقت خفتن خواب رو بیدار کردی ذکر گو

باید بخسپی با وضو بسیار یابی تا ثمر

بیدار گردی نیم شب از خانه بیرون در مرو

خفتن چو خواهی کش چراغ آوند پوش و بند در

تنها بخسپی خانهٔ کانجا نباشد آدمی

آسیب یابد از پری باشد ترا بر جان خطر

چون تو عشا کردی ادا فی الحال رو خوابی بکن

عاصی شوی دوزخ روی شبها بگوئی چون سمر

۵۱۰

قیلوله را دان نعمتی هرگز نگیری ترک آن
راحت بیابی در بدن آسوده گردد مغز سر
مقدور باشد تا ترا هرگز نخسپی بر زمین
طاعون و با هم از زمین آید برون جان بدر
خوابی که بینی جان من تعبیر پرس از عالمان
از کودکان هم دشمنان نی از زنان اهل کفر
تعبیر مکن چون کسی آن خواب افتد هم بر آن
بد را بگوید خوب چون آن زشت گردد خوبتر
گر بد بگوید خوب را آن خواب بی شک بد شود
خواندم چنین اندر کتب دیدم چنین اندر خبر
منکر مشو از خوابها مرویست از پیغمبران
چون خواب بینی مصطفی تحقیق دان هم معتبر
شیطان بصورت مصطفی قدرت ندارد تا شود

عن النبی صلعم قال من رانی فی المنام فقد رانی فان الشیطان لا یتمثل بی ... مشارق ۱۲

خفتن در روز سگ ... [illegible]

ای همچو کعبه او شود ای همچو شمس ای قمر
جانان بخسپی شب جمعه عاشوره و غره هم
رمضان آخر ده شبی بیک بیابی شب قدر

باب یازدهم در بیان بیع و شرا

میکن تجارت جانم این از مکاسب خوب دان
در نه برکت پیشه اسپان بهایم هم بخر
غله مخر نیت گران برده فروشی هم مکن
پرهیز کن این هر دو را ملعون نگردد محتکر
واز سود غله برده هم هرگز ندارد برکتی
محروم مانی از کفن آن مال بخورد کس دگر
در هر چه بینی ضرر کس هیزم بود یا کاه و گچ
آن احتکار است یکی مخصوص ای قوت بشر
گر غله داری از زرع بکنی از آن انبار ها

قال علیه الصلوة والسلام من احتکر فهو خاطی ۱۲

[illegible]

هرگز نگردد محتکر نزدیک علما معتبر
چون تو خریدی بنده مفروشش او را هیچگه
دانی برادر قیمتش گرچه بود آن بد بتر
گر تو فروشی یا خری سوگند ناری بر زبان
سوگند چون صادق خوری روزیت گردد تنگتر
کیلی و وزنی چون خری آن بی‌کمی از دوکان
تا کرده کیلی و وزن هم مفروش جانان هم مخر
مالک کنیزک چون شوی پاکی رحم از [illegible] دان
سعی کن تقبیل هم فی الحال در خلوت مبر
کامل به بینی حیض چون اندر کنارش زود کش
بیعی کنی چون جاریه پاکی رحم دان دو بتر
پرهیز کن خوردن ربا خوردن ربا باشد خسان
کردن زنا با مادران هفتاد کرت ای پسر

قال النبی صلعم من حلف صادقا [illegible] الله [illegible] ومن حلف کاذبا [illegible] ۱۲ [illegible]

قال النبی صلعم من اکل [illegible] ۱۲۵ [illegible]

باب نوزدهم در بیان صحبت سلطان و ملوک و اکابر و اغنیا

درویش شو در کنج نشین طمع مکن از مجلس

قانع شوی ملکی بر آن وان خانه پر از زر گیر

نزدیک سلطان خود مرو دریا و سلطان دان یکی

چون تو پرس سلطان کنی باشد ترا خوف و خطر

احسان مروت هیچگه هرگز نخواهی از شهان

چون تو ستانی وجه زمین افتاده ای پیش در

تعلیقه شغل شه مکن آفت بلا هم غم در آن

راحت نه بینی اندکی زحمت عذابی بیشتر

اشغال شه بیشک بدان همچون برای جامه

آنکه کسی پوشد عاریت او را ندانی معتبر

چون تو غنی بینی بدر بگریز تو فی الحال از و

درویش چون آید نظر او را بنه پیشش ماحضر

[illegible]

پر سیر از میر و ملک دان زیر قابل قرشیان
چو نو نشینی با ملک هر لحظه بینی صد خطر
تعظیم کن درویش را چیزی بده وده بهر حق
چون نوح گردد عمر تو ده چند یابی مال و زر
پرسند از تو چون سخن خدمت بکن پاسخ بده
بر دو زانو تلتان دین عظیم تو بکبر بهر زر
انصاف کن چون کسی هرگز مشو مغرور آن
شکر که سلطان خود ده آن زبردانی شکر
زایشان نیابی رافتی مهری نیارند بر کسی
رافت تملک آفت بدان احسان شان خشم و قهر
چو تو روی مجلس شهان باید نگهداری زبان
سخنی نگوئی پیش شان آبی برون باشی چو کر
تا خوانده بر شاه مرو خوانند چون در حال رو

قال النبی صلعم من سکت سلم ومن سلم نجا [illegible]

قال علیه الصلوة والسلام [illegible] الدنیا [illegible] سخنی نگوئی پیش شان [illegible]

قال علیه الصلوة والسلام من اطاع السلطان فقد اطاع الله

۵۰۷

طاعت بکن فرمان شان این نوع از فرض شمر

عدلی که بکند پادشاه بهتر ز سالی شصت دان

بلکه کسی طاعت ور آن با خود عبادت بیشتر

حدی اقامت چون شود اندر زمینی بهر حق

از چهل صبحی دان نکو باران که متواتر مطر

باب بیستم در بیان حسن خلق و عقل و معیشت و مشورت و حقوق همسایگان

تو پیشه کن خلق حسن تا دوست گردی خلق را

با خلق چندان خلق کن تا تو بگردی مشتهر

نادان چو گوید بد ترا خلق بکن پاسخ بده

خلقی کند یاری ترا گردند هر یک داد گر

عقل و معیشت حلم هم با مردمان ورزش بکن

تا شهید گردی در جهان یابی العقبی ثمر

نرمی بکن با جمله کس خلق و مدارا پیشه کن

قال علیه الصلوة والسلام عدل ساعة خیر من عبادة ستین سنة

قال علیه الصلوة والسلام حد یقام فی الارض خیر من مطر اربعین صباحاه

تا دوست کردی خلق را چون روح در قالب بشر

کن مشورت در کارها کاری مکن بی مشورت

مامور شد در مشورت شاه رسل آن نامور

چون تو همی پرده خری اول بدان هم زاد خود

طعامش خوران چون طعام خود جامه بپوشانش بتر

چون او کند عصیان خطا بگذار از و صبری بکن

آورد گر او بشکند باده گو دیگر بخر

کاری مفرما آنچنان رنجه شود زان کارها

خاصه چو بینی صامتش فرمای کاری ما قدر

رنجه مکن همسایه را بسیار احسان کن بدو

ورنه بود زخم سر ترا باشد عذابی صعب تر

رنجه کنی همسایه را حضرت خدا او راد هد

خانه زمینها ملک تو آمد چنین اندر خبر

قوله تعالی وشاورهم فی الامر ۱۲

قال علیه الصلوة والسلام من اکرم جاره وجبت له الجنة ۱۲

قال علیه الصلوة والسلام من آذی جاره ورث الله داره جاره ۱۲

[illegible]

جمله بزرگان اولیا اند از تحمل پیشگی
گردند از همسایگان چندان که ناید در حصر
خدمت بکن تو جمله را مخدوم گردی پیشگی
آنکس که او خدمت کند مخدوم گردد تاج سر
اسپ و پیادم چون خری کاه و دلیده شان بده
آبی بها هم بارها بخورند اندک بیشتر

باب بیست و یکم در بیان ستدن وام و دادن قرض میگوید

در وام نا ختی جا ممن تا زنده باشی در جهان
از بام شکند دست و پا از وام برود جان و سر
هرگز ندارد کس روا وامی کشیدن جز سه جا
در مخمصه بهر کفن تزویج دختر یا پسر
چون تو دهی وامی بکس باید دهی قرض حسن
خواهش مکن مهلت بده یاوه مگو دیوان مبر

قال النبی صلعم من خدم خُدم ۵
لا تقرضن الا لمن تحتسب ان
القرض مقراض المحبة ۱۲
[illegible]

وامی مکن بهر سود از آن وام الغنی و ربا
دنیا گشتی بی‌ده غم عقبی شوی هم بی‌ودر

چون تو مکس وامی دهی نیت بکن تا خواستن
چون او دهد بستان توان ورنه مکن کلی حذر

از دین کر یک دانک را بدهی بدین خویشتن
نزدیک حق باشد نکو از صدقهٔ دینار و زر

صدقه که چون مقبول شد یابی از آن اجر و جزا
یک حبه گر از حق کسی یابی گشایش در حشر

از وامدار خویشتن مستان کهی چیزی نفع
کشتی ستانی چون گرو غله مخور هر خصم بر

جمله گروها حکم این جانان من بشنو شنو
گاوی ستانی چون گرو تو شیر او هرگز مخور

باب بیست و دویم در بیان کلام و سلام و سکوت و عطسه و تهنیت و عطسه و

وفی الحدیث ... سلطان و عالم دین
دنیا الناطق مع [illegible]
دار الآخرة اذا کان ...
البینه ... المغنوی ۱۲

زراعت

قال الله تعالی صم بکم عمی فهم لا یرجعون

چون تو روی در مجلسی ساکت نشین خاموش هم
مگشای اول تو سخن پاسخ بگو چون در گهر
باشی تو ساکت روز و شب چیزی مگو جز ذکر حق
سخنی که باشد گفتنش نزدیک حق آن را اجر
سخنی نباشد کاندر آن غرضی ترا اسلام و دین
غرضی معاشی اندر او انزال او لا یعنی شمر
غیبت حرام است همیشگی در گفتنش دوزخ روی
غیبی که در غیبت کنی این است غیبت ای پسر
آنکس که غیبت میکند حسنات وی بر وی رود
مغتاب گویی میخورد مردار لحمی از بشر
غیبت مکن در هیچ که بگریز از غیبت گران
از جمله عصیان گناه غیبت بدان زشت‌تر
تمام راوان دوزخی بوی نیاید از جنان

قال علیه السلام من سکت سلم ومن سلم نجا

قوله تعالی ولا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه

قال علیه الصلوة والسلام الغیبة اشد من الزنا

غیبت کننده

هر چند طاعت می‌کند دان طاعتش جمله هدر

دانی موکل هر زبان جمله بلا آفات هم

جرم زبان گر اندک است هم جرم آن دان بیشتر

کفری و رو شرکی ازو قذفی و بهتان زور ازو

هرگز ندیدم در جهان جز خاموشان کس خوبتر

قذفی مگو در هیچگه کز وی گناهان می‌شوند

سودی ندارد مر ترا داخل العصیان رود تر

کذبی مگو در هیچگه لعنت خدا بر کاذبان

کاذب نباشد سرخ رو او را نیارد کس نظر

قذفی مگو مملوک را مقذوف چون باشد بری

حدی خوری در هیچگه گشتی سیه رو در حشر روز جزا

چون قذف گفتی مر ترا مردود کان عادت شود

نسخه
مردود گردی در شهادت در سراجی کن نظر

پانزدهم
کوئی گناهان می‌شوند

قال علیه السلام البلاء موکل بالنطق ۱۲

قال علیه السلام المؤمن لا یکذب ۱۲

قوله تعالی لعنة الله علی الکاذبین

فی کفایة الشعبی صح ... فی الاخبار من کذب ... فانه ینزل علیه سبعون الف لعنة ۱۲

مسئله حد قذف هشتاد تازیانه است بگواهی دو مرد یا اقرار قاذف بیکبار ثابت شود ۱۲ منافع

بندگان مردان

سوگند هم بغیر از خدا هرگز نرانی بر زبان
بزه کار گردی و دوزخی این شرک باشد خفیه تر
هرگز مخور سوگند تو گرچه خوری از صدق دل
حلاف در زدو زنخ بدان در خشم حق او را شمر
اول به بینی چون کسی او را سلامی کن روان
یا بی جزا حجد و عد هرگز نیاید در حصر
چو تو سلامی رد کنی کز مسلم است رد کن نکو
او را چو بینی کافر است کو مثل آن نی بیشتر
سلطان سلامی بر حشم مولا کند بر بندگان
بی بی کنیزک خویش را هم اغنیا بر مفتقر
تنها که باشد مردمی خدمت کند مر جمع را
یعنی سلام کند ۱۲
راکب کند بر راجلی بینا کند بر بی بصر
چون عطسه بزند مردمی تحمید گوید متصل

در قطع کلام حلاف معاف ۱۲

سوگند تشبیه

مقدار علیکم نیز زیاده

الحمد لله علی کل حال

تو بیر حمک در حال لغو فرض کفایت می شمر

سبقت کنی گر تو بر و تحمید گوی پیش از ان

ور گوشت و دندان هم بشکم در دکانه مینمای ای پسر

باب سیوم در خشم و تکبر و حسد و کبر و عجب و عیوب و غیرت

حاسد نیابد نیکوی هرگز نیاساید کهی

بخورد حسد طاعات را چون هیزمی تنور در

بگذار کبر و عجب هم شو خاکپای همگنان

ماند بدوزخ مدتی آن خود که باشد کینه ور

چون تو بگوی عیب کس صد عیب آید پیش تو

کمری و عذری هم مکن تا تو نیفتی در سقر

هرگز مکن استیز را گرچه بود حق سوی تو

با خوی زشتی در جهان کشتی بیابی در صدد

کبری مکن با هیچکس وان جمله را بهتر ز خود

بسم الله

قال النبی صلعم من نسق الفاطس باجهد امتی من التوصد واللوص والعلوص یعنی اذا قال الغیر الفاطس قبل ان یحمد الفاطس امن من وجع السن و وجع الاذان و وجع البطنه بشان ابو اللیث ۱۲

قال علیه الصلوة والسلام الحسد تاکل الحسنات کما تاکل النار الحطب

چون تا کم

چون کبر بکنی با کسی باشی ز کبران بدتر

چون پیر کودک مر ترا آید نظر تعظیم کن

کودک بدانی بیگنه در پیر طاعت بیشتر

مومن ندارد کینه اندر درون جان خود

شب چون بخسپی جان من کینه بشو تو از جگر

هر جا شجر بینی کسی گشته نگون سوی زمین

خدمت کند هم پشت خم چون بگذرد از ته شجر

عیسی شده بر آسمان از ره تواضع خلق هم

قارون شده زیر زمین چون کرد بخل و کبر سر

چون ته شجر بینی نگون راکع شده سوی زمین

آری همی گردد نگون شاخی که باشد میوه بر

باب بیست و چهارم در بیان اخلاص و ریا میگوید

صوم و صلوة و صدقه هم بهر خدا خالص کنی

۱

بهنا

نی بهر جنت حور نی بهر خلاصی از سقر
از بهر دنیا یا عمل بهر جزا عقبی کنی
مزدور گردی بیشکی کامل نیابی این اجر
حق را بیابی انگهی کاری کنی از بهر وی
مخلص چو گشتی جا من بینی خدا را چشم سر
اخلاص ورزد کارها در کارها اخلاص کن
کفری بدان صح و ریائی از مرائی کس بتر
چون ذکر گوید پاسبان از بهر راندن دزد را
بزه کار گردد ذکر گو باشد منافق بی خبر
دنیا چو خواهی از خدا از بهر آن طاعت کنی
دنیا بیابی بیشکی مانی ز جنت دور تر
چپ راست بیند بنده چون اندر نماز خویشتن
گوید خدا می بنگری از من مگر او خوب تر

الاخلاص ان لا یتخلل فی عمله زیادة
او نقصان لاجل الخلق لا یتحمله
اللبس والطعام وغیر ذالک ۱۲

ل!

دل را چو بینی بر خدا در کارها راهی خدا
مقدار کاری آنچنان آخری بیابی پر گهر
ور تو بجوئی از خدا حوری و قصری در جنان
صد حور بینی بیشکی حق را نیابی ای پسر

باب بیست و پنجم در توکل و رضا و خوف و رجا میگوید

چون تو کنی بر حق توکل هم رضا در کارها
بی شک ولی گردی یقین در سلک خاص معتبر
جمله سپردم کارها در حضرت ای پادشاه
گو این سخن در روز و شب ترس از خدا ای کس دگر
خوف خدا باید چنان چون من مگس دوزخی
امید باید آنچنین باشم بجنت در صدر
مسلم نباید آنچنان خوف و رجا هر دو طرف
خوفش نباید اندکی امید باید بیشتر

قوله تعالی ومن یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا ۱۲ بدر
وافوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد ۱۲
قال رسول الله صلعم الایمان بین الخوف والرجا ۱۲ بدر

قال تعالی ان الله مع الصابرین
قال الله تعالی لئن شکرتم لازیدنکم
و لئن کفرتم ان عذابی لشدید

اللهم احینی مسکینا و امتنی مسکینا
واحشرنی فی زمرة المساکین

صبری بکن در کارها از بهر یابی صد فرج
ظالم چو بیدی خصم را صبری بکن یابی ظفر
امید کس مردود کن امید بر خالق بکن
کو رزق بدهد وحش را طیر دریا هم بشر
ظالم چو ظلمی میکند صبری بکن با کس مگو
از کس نخواهی داد خود داد تو بدهد هم دادگر
دان نصف ایمان صبر را هم شکر را نصفی دگر
محکم بکن این هر دو را مومن بگردی بی خطر
موجود داری نعمتی قیدش بکن در شکر حق
زاید بر آن خواهی اگر شکری بگو ای نامور
گر صبر اتب سعید دارد غنی شاکر ولی
اولی رسد با صابران کو صبر میکند در فقر
شاکر سلیمان گرچه بود اندر مقام سلطنت

الزهد هو اعراض من الدنيا و عدم [illegible] الى الاخرة ١٢
قال النبی صلعم من زرق ذرة عملا [illegible] نهی الله تعالی [illegible] عبادة [illegible] الثقلین ٥
قال علیه السلام التائب من الذنب کمن لا ذنب له

هر که رسد با مصطفی کرده بدرویشی صبر

باب بیست و هفتم در بیان توبه و زهد

توبه بکن امروز تو هرگز مگو فردا کنم
شاید بمیری صبحدم فردا نیابی ای پسر
توبه کنی از صدق و دل فیما مضی آری ندم
چون یاد آری آن گنه کردی خراب منکسر
[illegible] بکن دستی مزن در مال دنیا جا مکن
هر ذره را با تو بود فردا حساب [illegible] حشر
گر باز مانی از مناهی گرچه باشد ذره ای
نزد یک حق آن بهتر است از طاعت جن و بشر
گر بنده از صدق دل توبه کند از معصیت
بروی نماند ذره زان کرده در روی اثر
در بند دنیا چون شوی طلبش کنی از هر [illegible]

[illegible]

مجرم

الدنیا اولها بکاء و اوسطها عنا و اخرها فناء
قوله تعالی و من یوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون ۵

محروم مانی از خدا مبغوض گردی منتشر
عصیان بدانی دوستی کردن بدنیا هم خطر
دشمن خداوند آن کسی مشغول که باشد مال و زر
فارغ شدی از سیم و زر رستی ز شیطان شر او
زاهد ز شیطان ایمن است وسواس او بیرون گذر
اموال دنیا چون کسی جمعی کند دانی سگی
کو هم شکم پر میکند وان زر بدان سنگ و مدر
درویش خواهد مال و زر او را مدان درویش تو
او هست مقلد دزد دین دیوی بدان صورت بشر
چون هست دنیا بیوفا در بند او بودن خطا
در جمع او دان صد عناد در دین نه سودی صد ضرر

باب بیست و هشتم در بیان بخل و سخاوت ایثار و امساک

گر دور داری خویش را از بخل و از امساک هم

رسته شوی یابی جنان نشینی چو شاهان بر صدر
ایثار را هم پیشه کن چیزی نخواهی از کسی
محظور دانی خواستن واین لطیفه خوبتر
صد چند کس از صوفیان بودند عمری در سفر
تشنه شدند جمله شان وبود آبکی بر یک نفر
آن کس گرفته اند آبرا مردند تشنه جملگی
آن آب مانده همچنین آنجا نماند کس دگر
هم صدر و مسند منزلت محراب و محفل جایگاه
ایثار کن بر دیگران گردی تو شخصی معتبر
دشمن خدا شخصی بدان کو پیشه سازد بخل را
محبوب حق دان آن کسی ایثار کند سیم و زر
هرگز مبر مال فزو از بهر روزی نیستی
آن روز چون آید ترا آن مال گردد مستتر

السخی حبیب الله ولو کان فاسقا
عن ابی هریرة رض قال رسول الله صلعم
السخی قریب من الله وقریب من الجنة و
قریب من الناس وبعید من النار
والبخیل بعید من الله وبعید من
الجنة وبعید من الناس وقریب
من النار ولجاهل السخی احب الی الله
من عابد بخیل رواه الترمذی
ایثار خرچ کردن برای خدا تعالی چیز از
کردن چیز اختیار کرده شده است
کما قال الله تعالی لن
تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون
وقوله تعالی واخفض جناحک
لمن اتبعک من المؤمنین